

ارسال: ۱۴۰۱/۷/۲۹

پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۱۸

10.22034/nf.2025.366514.1219

تصحیح و توضیح چند نام جای در گرشاسب‌نامه

تقدیم به استاد فرزانه ادب فارسی، زنده‌یاد دکتر اکبر نحوی

حمیده پروان (دانش‌آموخته دکتری ادبیات حماسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)

زهرا ریاحی زمین* (عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران، نویسنده مسئول)

چکیده: در منظومه گرشاسب‌نامه، که به ذکر سفرهای گرشاسب و پهلوانی‌های او می‌پردازد، به مناطق جغرافیایی متعددی اشاره شده است. از بعضی از این مکان‌ها، فقط در گرشاسب‌نامه یاد شده است، در هیچ یک از منظومه‌های حماسی نامی از آن‌ها نیست و امروزه برای ما ناشناخته‌اند. در این پژوهش، که به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای انجام شده، با جست‌وجوی منابع موجود، موقعیت جغرافیایی و تاریخی و در بعضی موارد موقعیت کنونی برخی شهرهای ناشناخته در گرشاسب‌نامه روشن شده است که در دیگر منظومه‌های حماسی نامی از آن‌ها نیست. همچنین صورت‌های مختلف نویسش بعضی از نام‌جای‌ها و ضبط صحیح یک واژه مشخص شده است. جغرافیای گرشاسب‌نامه را به سه بخش اصلی هند، روم و افریقه، و توران و چین می‌توان تقسیم کرد. موقعیت بیشتر مکان‌های گرشاسب‌نامه با جغرافیای واقعی مطابقت دارد. غرض از هند در این منظومه جنوب هند و مجمع‌الجزایر اندونزی کنونی است. نیز در مسیر سفر گرشاسب به روم و افریقه از شهری به نام قاقره (= قاقله) نام رفته است که موقعیت آن به‌درستی بیان نشده. در این باره دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه چند شهر به نام قاقره وجود داشته که یکی در نزدیکی لاقطه (= جربه) واقع بوده است و دیگر اینکه این بخش از روایات مربوط به سفرهای گرشاسب به روم و افریقه

* z.riahizamin@shirazu.ac.ir

با روایات مربوط به سفرهای او در هند تلفیق شده است. در بخش مربوط به سفرهای گرشاسب در توران و چین از خمدان (چانگ آن)، پایتخت قدیم چین، و شهرهای اطراف آن یاد شده است.

کلیدواژه‌ها: جغرافیا، گرشاسب‌نامه، هند، روم، افریقیه، توران، چین

مقدمه

گرشاسب در زمان پادشاهی ضحاک ابتدا به هند و سپس به روم و افریقیه و در زمان پادشاهی فریدون ابتدا به توران و سپس به چین می‌رود. بنابراین، جغرافیای گرشاسب‌نامه را به چند منطقه اصلی هند، روم و افریقیه، و توران و چین می‌توان تقسیم کرد. در این مناطق، از جای‌های متعددی نام رفته است. از بعضی از این مکان‌ها فقط در گرشاسب‌نامه یاد شده است و امروزه نیز برای ما ناشناخته هستند. همچنین، بعضی از این نام‌جای‌ها در گرشاسب‌نامه‌ی مصحح یغمایی به شیوه صحیحی ضبط نشده‌اند. به سبب ماهیت اساطیری و حماسی گرشاسب‌نامه، تاکنون به جغرافیای آن توجه چندانی نشده است و بیشتر این نام‌جای‌ها مکان‌هایی افسانه‌ای و تخیلی پنداشته شده‌اند. فقط در دو پایان‌نامه و یک مقاله به برخی اعلام جغرافیایی گرشاسب‌نامه توجه شده است. هوشیار (۱۳۹۴) در پژوهشی سفرهای دریایی را در حماسه‌های ملی ایران و برخی مکان‌های واقع در مسیر دریایی گرشاسب را بررسی می‌کند. در این پژوهش به اعلامی جغرافیایی که در مسیر دریایی گرشاسب نبوده اشاره‌ای نشده است. زارع (۱۳۸۸) نیز به بررسی سفرهای دریایی گرشاسب و مقایسه آن‌ها با دیگر منظومه‌های حماسی می‌پردازد و با توجه به منابع جغرافیایی و تاریخی، بعضی از اعلام جغرافیایی را توضیح می‌دهد. مدبری و زارع (۱۳۸۸) در پژوهشی دیگر، با مقایسه داستان سفرهای گرشاسب و اسکندرنامه، می‌نویسند که داستان سفرهای گرشاسب یقیناً پس از اسلام وارد داستان گرشاسب شده و متأثر از داستان‌های اسکندر است.

در تحقیقات پیشین، فقط برخی اعلام جغرافیایی واقع در هند بررسی شده و درباره موقعیت کنونی نام‌جای‌ها توضیحی داده نشده است. در پژوهش پیش رو، به بررسی مسیر سفرهای گرشاسب پرداخته شده و با جست‌وجوی منابع موجود، موقعیت جغرافیایی و تاریخی و در برخی موارد موقعیت کنونی برخی شهرهای ناشناخته، که در دیگر منظومه‌های حماسی نامی از آن‌ها نیست، روشن شده است. همچنین صورت‌های مختلف نویسنش بعضی از نام‌جای‌ها و ضبط صحیح یک واژه مشخص شده است.

بررسی مسیر سفر گرشاسب در هند

چون گرشاسب به فرمان ضحاک به هند می‌رود، از کله، کوه دهو، برطایل، صواحل، هرنج، رامنی، اسکونه، فیصور، هدکیر، واق‌واق، لانیس، قالون و تاملی گذر می‌کند که در هیچ‌کدام از منظومه‌های حماسی نامی از آن‌ها نیست (اسدی، ۱۳۵۴، ص ۷۱-۱۸۷)، اما در منابع جغرافیایی و تاریخی و دیگر کتب متقدم، اطلاعات خوبی درباره آن‌ها وجود دارد. در ادامه به بررسی موقعیت این مکان‌ها می‌پردازیم.

کله اولین جزیره‌ای است که گرشاسب از آن عبور می‌کند:

چنین هر یکی همچو شیر یله	همی رفت و شد تا به شهر کله
به دریاست این شهر پیوسته باز	گذرگاه کشتی ست کآید فراز

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۷۱)

ابن خردادبه در معرفی راه‌های دریای شرقی از جزیره کله نام می‌برد و می‌نویسد که از جزیره نکبالوس تا کله، که سرزمین جابه هندی و معدن سرب، قلع و زمین‌های خیزران است، شش روز راه باشد (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۴۹). بازرگانان، برای رفتن به زابج از ناحیه شرقی دریای هند، ابتدا به کله و سپس به زابج می‌رفته‌اند (ابن‌رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۰۰). مؤلف حدودالعالم، ضمن برشمردن جزایر هند، از جزیره کله نام می‌برد و جایگاه آن را در جنوب بالوس تعیین می‌کند (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۱۰). ابوالفداء کله را جزیره‌ای در میان عمان و چین می‌داند و به نقل از مهلبی می‌نویسد که کله شهری آبادان و مردمش مسلمان و هندو و از فرس بوده‌اند (ابوالفداء، ۱۳۴۹، ص ۳۲۹). در سلسله‌التواریخ آمده که این شهر مرکز عرضه کالاهایی (بازرگانی) چون عود، کافور و انواع گیاهان دارویی و غیر آن بوده است. کشتی‌های عمان به این جزیره رفت‌وآمد می‌کرده‌اند و چنان‌که نجیب بکران نیز اشاره می‌کند، این جزیره جزء جزایر مهراج بوده است (سیرافی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸؛ بکران، ۱۳۴۲، ص ۴۰). کله، بنا بر نظر دخویه، احتمالاً کدا (کُر) است و در شبه جزیره مالایا و در شمال شرق بالوس واقع بوده است (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۱۰) (تعلیقات مینورسکی). بنا بر مطالب پیش‌گفته، کله جزیره‌ای است که جغرافیایی واقعی دارد و محل آن را در جغرافیای امروزی می‌توان در شبه جزیره مالایا، واقع در جنوبی‌ترین نقطه قاره آسیا مشخص کرد.

گرشاسب در سرندیب به کوه دهو می‌رسد:

به کوه دهبو برگرفتند راه
که گویند آدم چو فرمان بهشت
نشان کف پایش آن جا تمام
چه کوهی بلندیش بر چرخ ماه
بر آن کوه برز اوفتاد از بهشت
بدیدند هر پی چو هفتاد گام
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۲۶)

در دست‌نویس آستانه رضویه، مورد استفاده مرحوم یغمایی، دهبو به صورت «دهوید» ضبط شده است. در هیچ‌کدام از منابع موجود کوهی به نام دهبو یا دهوید یافت نشد. در منابع جغرافیایی، در ضمن توصیف سرنندیب، از کوهی در این جزیره نام برده می‌شود که گمان می‌کرده‌اند محلّ هبوط آدم^۲ بوده است. ابن‌خردادبه می‌گوید کشتی‌های دریایی این کوه را از فاصله چند روز راه می‌دیدند و در آن یاقوت فراوان بوده است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۴۸). مقدسی می‌نویسد که کوهی که آدم^۲ در آن فرود آمد در سرنندیب است و «زهون» نام دارد و بر آن جای پای فرورفته است که پیرامون هفتاد ذراع درازا دارد (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۹). ابوالفداء، سیرافی و یاقوت نیز در معرفی کوه رهون همین مطالب را تکرار می‌کنند (ابوالفداء، ۱۳۴۹، ص ۹۳؛ سیرافی، ۱۳۸۱، ص ۴۹؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۲۱۶). ابن‌وصیف شاه نام این کوه را الدهوم (=دهوم) می‌نویسد (ابن‌وصیف شاه، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۵۱) و طوسی نام آن را زهون ضبط کرده و می‌نویسد: «زهون کوهی است معروف به هندوستان و بر آن کوه اثر قدم آدم علیه‌السلام پدیدست» (اسدی طوسی، ۱۳۱۹، ص ۱۳۱). بنا بر مطالب پیش‌گفته، این کوه در سرنندیب واقع بوده و از آنجا که اغلب جغرافیادانان آن را رهون خوانده‌اند، صورت صحیح نام آن رهون یا زهون است.

جزایر بعدی که در مسیر گرشاسب قرار دارند برطایل و صواحل هستند:

ورا رهبری داد مهراج شاه
که خوانند برطایل آن را به نام
بودند روزی وز آن جایگاه
به سوی جزیری گرفتند راه
جزیری همه جای شادی و کام...
کشیدند سوی صواحل سپاه
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۴۹)

نام جزیره برطایل را به صورت برطابیل نیز نوشته‌اند (ابن‌وردی، ۱۴۲۸ ق، ص ۲۱۵). بنا بر آنچه در منابع جغرافیایی آمده، برطایل نام جزیره‌ای در دریای چین، جزء جزیره‌های زابج، بوده و پادشاه آن مهراج نامیده می‌شده است (ابن‌فقیه، ۱۴۱۶ ق، ص ۶۹؛ حمیری، ۱۹۸۴، ص ۹۰). ابن‌خردادبه، در ضمن توضیح راه بصره تا شرق از ساحل فارس، از سرزمین زابج و جزیره برطایل نام می‌برد و می‌گوید که

پادشاه زابج مهراج نامیده می‌شود و در سرزمین او جزیره‌ای به نام برطایل وجود دارد که هر شب صدای طبل و موسیقی آن می‌آید و دریانوردان می‌گویند دَجَال در آنجاست (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۵۱). به سبب اینکه در منابع موجود دربارهٔ موقعیت جغرافیایی برطایل اطلاعات اندکی وجود دارد، تعیین مکان دقیق آن ممکن نیست. از طرفی موقعیت زابج هم که برطایل در آن قرار دارد چندان روشن نیست. سیرافی، در توضیح مسیر کشتی‌هایی که به چین می‌رفتند، از «مملکت زابج» در سمت راست بلاد هندوستان یاد کرده است (سیرافی، ۱۳۸۱، ص ۵۸). ابوریحان بیرونی زابج را روی خط استوا، دمشق آن را جزیره‌ای زیر خط استوا و در جنوب چین و یاقوت حموی آن را جزیره‌ای در بالای دریای هند، در حدود چین دانسته است (بیرونی، ۱۳۶۲ الف، ص ۱۹۷؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۰۵ به نقل از ابراهیمی، ۱۳۹۵، ص ۱۴۲). ظاهراً جغرافیادانان مسلمان، تحت تأثیر بطلمیوس، زنج را در مشرق آفریقا با زابج در جزایر جنوب شرقی آسیا درآمیخته و در مجاورت یکدیگر تصور کرده‌اند. شباهت لفظی و آوایی زابج با جاوه و وجود ویرانه‌هایی در جاوه که نشان‌دهندهٔ وجود حکومتی بزرگ در این جزیره در گذشته است موجب شده که گاه زابج را همان جاوه بدانند. از طرفی، گاهی جاوه و سوماترا با یکدیگر اشتباه شده و گاهی هر دو یک جزیره به شمار رفته‌اند و همین موضوع تعیین محل زابج را دشوارتر کرده است. اگرچه شناسایی موقعیت دقیق جغرافیایی زابج از طریق منابع عربی ممکن نیست، می‌توان آن را در مناطق غربی مجمع‌الجزایر اندونزی، در بین راه هند و چین، ولی در منطقه‌ای جنوبی‌تر از آن‌ها، دانست (همان). بنابراین، اگر زابج را جزیره‌ای در مناطق غربی مجمع‌الجزایر اندونزی در نظر بگیریم، برطایل نیز باید در همین محدوده بوده باشد.

صواحل در نسخهٔ موزهٔ لندن، به نشان or.11586، به صورت صراهند و در نسخهٔ آستانهٔ رضویه، مورد استفادهٔ مرحوم یغمایی، به صورت صواحل ضبط شده است. در حدودالعالم، ضمن برشمردن جزایر دریای اعظم (اقیانوس هند)، از جزیره‌ای به نام سلاط نام رفته است که به نظر می‌رسد همان جزیرهٔ صواحل گرشاسب‌نامه باشد. در توصیف سلاط چنین آمده است: «پنجم جزیره‌ای [که] او را جابه و سلاط خوانند. از او عنبر بسیار افتد و کبابه و صندل و سنبل و قرنفل» (حدودالعالم، ص ۱۱۰) در دیگر منابع جغرافیایی نیز، همچون حدودالعالم، جابه (جاوه) و سلاط جزیرهٔ واحدی تلقی شده‌اند. ابن‌خردادبه نام این جزیره را به صورت سلاط آورده که فاصلهٔ آن تا هرنج دو فرسخ راه بوده است. همو در توصیف جزایر جابه و سلاط می‌نویسد: «در جابه کوه کوچکی است که در درونش آتش روشن باشد و صد ذراع پیرامون خود را روشن می‌کند و همچنین ارتفاع آن صد ذراع است که به هنگام روز دود و در شب آتش از آن متصاعد می‌شود، آنجا تا سرزمین روییدن عطرها پانزده روز راه است و راه میان جابه و

مایط نزدیک باشد» (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۴۹). ابن‌رسته، نیز می‌نویسد که در دریا هیچ جزیره‌ای بهتر از جزیره‌ی سلاطین یافت نمی‌شود (ابن‌رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۵۹) و ابن‌فقیه از دریا و جزیره‌ی سلاطین نام می‌برد: «دریای سلاطین نام دریایی بین دریای هرکند است و از جزیره‌ی سلاطین عنبر به دست می‌آید» (ابن‌فقیه، ۱۴۱۶ ق، ص ۶۶ و ۷۲). قزوینی در توضیح سیلان می‌نویسد که اهل آن دریایی را که بر آن جزیره محیط است «سلاطین» می‌نامند (رک. قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱). مینورسکی در تعلیقات کتاب *حدودالعالم* سلاطین را همان جزایر سوماترای کنونی واقع در اندونزی می‌داند (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۱۰).

گرشاسب سپس وارد هرنج و رامنی می‌شود:

وز آن جای خرم بی‌انده و رنج	کشیدند سوی جزیره‌ی هرنج...
وز آن جای خرم دل و راهجوی	به سوی جزیره‌ی نهادند روی
که آن جای را رامنی نام بود	یکی خوش بهشت دلارام بود

(اسدی، ۱۳۵۲، ص ۱۵۱-۱۵۲)

مؤلف *حدودالعالم* هرنج را نهمین جزیره از جزایر هند می‌داند که از آن کافور نیکویی نیز به دست می‌آمده است (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱). ابن‌خردادبه نام این جزیره را به صورت هرلج و ادریسی نام آن را به صورت هرلج نوشته است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۴۹؛ ادریسی، ۱۴۰۹ ق، ص ۸۲). مسعودی هم در شمار جزایر اقیانوس هند از هرلج نام می‌برد (مسعودی، ۱۸۹۳، ص ۶۴). در *علاق* نفیسه چنین آمده است که هرنج نام قانددین نظامی پادشاه بوده و این اسم آن جزیره نیست: «باز به دنبال آن جزیره‌ای است به نام هرنج و این جزیره به اسم رهبرش معروف می‌باشد. این اسم آن جزیره نیست، زیرا هرلج فرمانده سپاه مهراج است و او را جزیره‌ای است که طواران [Tawaran] خوانده می‌شود...» (ابن‌رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۵۹). با توجه به توضیحات فوق، به نظر می‌رسد که جزیره‌ی هرنج قسمتی از سوماترا بوده باشد. در منابع جغرافیایی از جزیره‌ی رامنی بسیار سخن رفته است. مؤلف *حدودالعالم* رامنی را سومین جزیره‌ی مهم از جزایر هند می‌داند و در توصیف آن می‌نویسد: «سوم جزیره‌ی رامنی، به حدود سرندید، اندر جنوب از وی و اندر او مردمانی اند سیاه و حشی و برهنه غواصی کنند. و این جای مروارید است و از این جزیره عنبر خیزد و دار پرنیان، گریگ جانور و عنبر برابر آهن بفروشد. و بیخ این دار پرنیان کی از این جزیره خیزد تریاک است از همه زهرها» (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۰۹). به این جزیره ویژگی‌های افسانه‌ای نیز نسبت داده شده است، چنان‌که در *عجایب المخلوقات* قزوینی آمده رامنی جایگاه سیمرغ بود و پادشاه سیستان برای دیدار سیمرغ به رامنی رفت (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۵۱۳). سیرافی در توصیف این جزیره می‌نویسد

که آخرین جزیره از جزایر هند جزیره سرن‌دیپ است که به دنبال آن تا حدود هزار فرسنگ آن طرف‌تر جزایر دیگری است که به رامنی معروف است و همه آن‌ها آبادان است و پس از آن سرزمین فیصور است. همو می‌نویسد که رامنی به دو دریای هرکند و شلا‌هط متصل است (سیرافی، ۱۳۸۱، ص ۵۱). مینورسکی در تعلیقاتی که بر *حدودالعالم* نوشته است جزایر سوماترای کنونی را همان جزایر رامنی می‌داند (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۰۹). فاروقی در تعلیقات بر *سقیمه سلیمانی* می‌نویسد: «رامی یا رامنی تحریف لامبری (lamburi) می‌باشد که در اصل (lampuri) به معنی 'شهر داخلی' بوده که نزد دریانوردان خلیج فارس به صورت 'لامری' درآمده است... به گفته منابع چینی، دریانوردانی که از طرف غرب می‌آیند به مشاهده کوه‌های لامبری (lan-wu-li) مسیر خود را اصلاح می‌نمایند» (محمد ابراهیم، ۱۳۵۶، ص ۲۷۶). بنابراین جزیره رامنی نیز جغرافیایی واقعی دارد و محل کنونی آن را می‌توان با جزیره لامبری کنونی، واقع در استان آچه در شمال جزیره سوماترا، در کشور اندونزی مطابقت داد.
گرشاسب سپس وارد جزیره اسکونه می‌شود:

وز آن جا به کوهی نهادند روی	جزیری که اسکونه بد نام اوی
کهی پر گل گونه گون دامنش	ز نیشکر انبوه پیراهنش...
	(اسدی، ۱۳۵۲، ص ۱۵۸)

اسکونه، در دست نویس موزه لندن به نشان or.11586، مورد استفاده مرحوم یغمایی، به صورت «شکونه» ضبط شده است. در منابع جغرافیایی محلی این نام یافت نشد، اما طوسی در *عجایب‌المخلوقات* روایتی شبیه آنچه اسدی آورده است، بیان می‌کند: «سنکویه: قلعه‌ای است بر جزیره دریای هند، گویند هر بیمار کی در آن رود سه روز، به صحت بازآید یا بمیرد و در آن ستون‌هاست عظیم، آن را مارین و ماریه نام کردند، زن و شوهر بودند و هرگز کس را این قوت نبوده است، هر عمودی مرد نتوان جنبانیدن کی شگفتی عجیب است» (طوسی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۶-۲۳۷). به سبب کمبود اطلاعات، نمی‌توان روشن کرد که این جزیره نیز جغرافیایی واقعی داشته است یا خیر، اما با توجه به مطابقت مطالب *گرشاسب‌نامه* و *عجایب‌المخلوقات*، نام این محل «اسکونه» و صورتی از واژه «سنکویه» است.
گرشاسب سپس وارد فیصور و هدکیر می‌شود:

چنین تا کهی کان نه بس دور بود	سر مرز او نزد فیصور بود...
به دیگر جزیری رسیدند زود	کجا نام آن‌جای هدکیر بود
	(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۶۱-۱۶۲)

اسدی در لغت فرس، در توضیح فیصور، گوید که نام شهری است از شهرهای هند که از آن کافور نیک آورده می‌شود (اسدی، ۱۳۱۹، ص ۱۶۵). در *حدودالعالم* چنین آمده که فنصور شهری بزرگ و جای بازرگانان بوده است و پادشاه آنجا را «سطوها» می‌خوانده‌اند (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۹۴). ابن‌رسته، ضمن برشمردن شهرهای هند، از فنصور هم نام می‌برد و دربارهٔ آداب و رسوم مردمان آن توضیحاتی می‌دهد (ابن‌رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۶۰). ابن‌فقیه جایگاه این شهر را در نزدیکی چین مشخص می‌کند (ابن‌فقیه، ۱۴۱۶ ق، ص ۷۲) و در *سلسله‌التواریخ* آمده که در این شهر معادنی وجود دارد که فنصور نامیده می‌شود و از آن‌ها کافور خوبی به دست می‌آمده است (سیرافی، ۱۳۸۱، ص ۵۱). فنصور، که به شکل‌های فیصور، فنسور و پنجور نیز نگاشته شده است، جغرافیایی واقعی دارد و روستایی است که در ساحل شمال غربی سوماترا در جنوب استان آچه در کشور اندونزی واقع شده است (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۹۴ (شرح مینورسکی)؛ لاجوردی، ۱۳۹۸).

هدکیر نیز صورتی است از واژه هرکند و جغرافیایی واقعی دارد. مؤلف *حدودالعالم* از هرکند در شمار یکی از پنج شهر بزرگ هند بر کران دریا نام می‌برد (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۹۵). مقدسی از دریای هرکند نام می‌برد و می‌نویسد که سرندیب در این دریاست. دخویه در توضیحات *احسن‌التقاسیم*، به نقل از مارکوارت، دربارهٔ هرکند می‌گوید که این نام تحریفی قدیمی است از هرکیل (Harikel = هدگیز = هریکلا) که نامی ثانویه برای بنگال‌های شرقی بوده است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۱). مینورسکی نیز در تعلیقات بر *حدودالعالم*، پس از نقل سخنان مارکوارت، می‌افزاید که هرکند باید در شمال اوریسه باشد. اوریسه (اوریس)، از ایالات مهم جمهوری هند است، واقع در شرق آن کشور، که از جنوب شرق به خلیج بنگال، از جنوب به آندراپرادش، از غرب به مادیاپرادش، از شمال شرق به بنگال غربی و از شمال به بهار محدود است (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۹۵؛ محمدی، ۱۳۸۰، ص ۴۳۲). در منابع جغرافیایی بیشتر از دریای هرکند صحبت شده است و قزوینی در *عجایب‌المخلوقات* افسانه‌هایی به آن نسبت می‌دهد؛ اما سیرافی از جزایر این دریا نیز نام می‌برد و می‌نویسد که از این جزایر عنبر فراوانی به دست می‌آید و آبادانی آن از درخت نارگیل است و پادشاه آن زنی است (سیرافی، ۱۳۸۱، ص ۴۴-۵۳).

گرشاسب سپس وارد جزیرهٔ واق‌واق می‌شود (اسدی، ص ۱۷۱). علی‌رغم اینکه این جزیره در میان دریانوردان شهرت داشته و در کتب تاریخی، جغرافیایی و نیز کتب عجایب‌المخلوقات از آن بسیار یاد شده است، در هیچ‌کدام از منظومه‌های حماسی نامی از آن نیست. ابن‌خردادبه در توضیح راه چین می‌نویسد که در مشرق چین سرزمین واق‌واق قرار دارد که در آن طلا فراوان است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۵۲). مؤلف *حدودالعالم* نیز واق‌واق را در ناحیه چینستان معرفی می‌کند و می‌گوید که

جایی گرمسیر و بی‌نعمت است (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۷۹-۱۸۰). بیرونی در ماللهند، ضمن معرفی جزایر هند، می‌نویسد که جزیره وقواق از جمله جزایر قمیر [=قمر] است (بیرونی، ۱۳۶۲ ب، ص ۱۶۴-۱۶۵). ابن فقیه از دو واق‌واق، یکی در نزدیکی چین و دیگری در نزدیکی یمن، نام می‌برد (ابن فقیه، ۱۴۱۶ ق، ص ۶۳). قزوینی می‌گوید این جزیره واقع در دریای چین و متصل به جزیره زابج است و گفته‌اند که این جزایر هزار و ششصد قطعه جزیره هستند (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۷۳). بکران واق‌واق را در شمار شهرهای مشرق و در دریای مظلم معرفی می‌کند (بکران، ۱۳۴۲، ص ۱۹). همچنان که ابن فقیه از دو واق‌واق یاد می‌کند، فراند، ضمن مقاله‌ای در *دائرةالمعارف اسلام*، به این نتیجه می‌رسد که دو واق‌واق باید وجود داشته باشد: یکی در آفریقا و در مملکت زنج و دیگری در چین که به سوماترا متعلق است (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۷۹، به نقل از مقاله «واق‌واق» در *دائرةالمعارف اسلام*). بنابر آنچه بیان شد، غرض از واق‌واق در *گرشاسب‌نامه* جزایر واقع در دریای هند است که در گذشته جزء هند بوده و امروزه به سوماترا متعلق است و جایگاه کنونی آن را باید در حدود اندونزی مشخص کرد.

گرشاسب در جزیره واق‌واق به کوه لانیس می‌رسد:

سه هفته چو راندند از آن پس به کام	به کوهی رسیدند لانیس نام
جزیری به پهنای کشور سرش	همه بیشه واق‌واق از برش

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۷۱)

در دست‌نویس *گرشاسب‌نامه*، محفوظ در موزه لندن، به نشانی or.11586، مورد استفاده مرحوم یغمایی، نام این کوه، لانیش ضبط شده است. در منابع جغرافیایی کوهی به این نام یافت نشد، اما طوسی در *عجایب‌المخلوقات* نام این کوه را لایس ضبط کرده است و می‌نویسد که در آن گیاه اسپرنگ روید که مانند صورت آدمی، سر و موی و دست و پا و دهان و چشم دارد و رفتار ندارد (طوسی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۷). به سبب کمبود اطلاعات، نمی‌توان روشن کرد که این کوه واقعیت تاریخی داشته است یا خیر؛ اما با توجه به موقعیت واق‌واق، اگر این محل نیز واقعیت داشته باشد، باید جایگاه آن را در حدود سوماترای اندونزی مشخص کرد.

جزیره دیگری که گرشاسب به آن سفر می‌کند قالون است (اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۷۱). درباره این جزیره اطلاعات بسیار کمی یافت شد. از قالون فقط در یک کتاب جغرافیایی یاد شده است. مؤلف *عجایب الاقالیم السبعة الی نهایی الاماره*، به نقل از *صورة الارض خوارزمی*، از کوه قالون نام می‌برد

(سهراب، ۱۳۷۳، ص ۲۶) و مؤلف عجایب‌المخلوقات می‌نویسد که کوه قالون در زنگبار است (طوسی، ۱۳۸۲، ص ۴۲۰).

آخرین جزیره‌ای که گرشاسب در دریای هند به آن سفر می‌کند تاملی است:

سوی تاملی شادخوار آمدند به نزدیک دریا کنار آمدند
پرانبوه مردم یکی جای بود همه بومشان باغ و کشت و درود
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۸۷)

به نظر می‌رسد که منظور از تاملی قسمت جنوبی شبه‌قاره هند باشد که دشت بزرگی را تشکیل می‌دهد که سرزمین تاملیل است و روزگاری فرهنگ مستقلی داشته. بنا بر روایات، کشور تاملیل به سه مملکت تقسیم می‌شد که همواره با یکدیگر در حال جنگ بودند. بر اساس آنچه در کتیبه‌ها آمده، راهبان بودایی و چینی، قبل از آغاز دوره مسیحیت، به سرزمین تاملیل سفر کرده بوده‌اند. شاهان تاملیل برای توسعه بندرگاه‌های خود سعی بسیار داشتند و تجارت دریایی را تشویق می‌کردند. آن‌ها به زودی راه دریا را پیش گرفتند و در قرن دوم پیش از میلاد، دو بار به سیلان حمله کردند. این اقوام احتمالاً در همین ایام به جنوب شرقی آسیا راه یافتند و در قرن اول میلادی، از راه دادوستد پروونق با غرب، با مصر و امپراتوری روم تماس نزدیک پیدا کردند. پادشاهی چوله یکی از سه پادشاهی بزرگ در روایات تاملیل است. راجنده اول، یکی از پادشاهان قدرتمند این سلسله، سرزمین خود را از راه خشکی تا دهانه گنگ گسترش داد. وی لشکرکشی‌های دریایی مهمی کرد و قسمت‌هایی از برمه، مالایا و سوماترا را ضمیمه قلمرو خود ساخت (لولین بشم، ۱۳۹۴، ص ۹۳، ۱۱۰، ۳۳۱). بنا بر مطالب پیش‌گفته، تاملی همان کشور تاملیل واقع در جنوب هند است و جغرافیایی واقعی دارد.

بررسی مسیر سفرهای گرشاسب به روم و افریقیه

گرشاسب، پس از بازگشت از هند، پس از چندی، به فرمان ضحاک راهی رومیّه می‌شود و از مکان‌های متعددی گذر می‌کند. بیشتر مکان‌های یادشده در این مسیر شناخته‌شده هستند و راهی که در این منظومه توصیف شده با جغرافیای طبیعی مطابقت دارد. اما در این مسیر از شهرهای لاقطه، قافره، اردیه و میل سنگ نیز یاد شده است که ناشناخته هستند و در دیگر منظومه‌های حماسی نامی از آن‌ها نیست. از آنجا که در منابع موجود درباره اردیه و میل سنگ مطلبی یافت نشد، در ادامه به توضیح لاقطه و قافره می‌پردازیم.

گرشاسب، پس از گذر از طنجه، به جزیره لاقطه می‌رسد:

بدو گفت کاید به دریا درون
جزیری بزرگ است با رنگ و بوی
پس کشورم هفته‌ای ره فزون
دو صد میل ره لاقطه نام اوی
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۲۷۵)

بنابراین، این جزیره باید در حوالی طنجه و در دریای مدیترانه باشد، اما از جزیره‌ای به این نام در دریای مدیترانه در هیچ مأخذی یاد نشده است. یغمایی در اعلام جغرافیایی گرشاسب‌نامه می‌نویسد که در حدود العالم و معجم البلدان لافط ضبط شده، ولی در نسخه متن و نسخه موزة لندن به تصریح لاقطه است. بنا بر آنچه در حدود العالم آمده، لافط جزیره‌ای واقع در دریای هند بوده است (حدود العالم، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱). یاقوت نیز در ذیل جزیره کاوان (بنی کاوان) می‌نویسد که همان جزیره لافط است که در دریای فارس، میان عمان و بحرین، واقع شده است (یاقوت حموی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۳). بنابراین موقعیت لافط با جزیره‌ای که اسدی در دریای مدیترانه از آن یاد می‌کند مطابقت ندارد. احتمال می‌رود که لاقطه تصحیفی از لافطه و صورتی از رافضه باشد. کراچوفسکی به سفرنامه‌ای خطی، محفوظ در کتابخانه برلین، اشاره می‌کند که تألیف آن در حله بر ساحل فرات، به سال ۶۹۹ ق، انجام گرفته است و مؤلف آن فضل بن یحیی طیبی نام دارد. به نقل از آن می‌نویسد: «در این کتاب، از سفرنامه شخصی دیگر به نام عیسی مازندرانی سخن می‌رود که با استاد خود، علی اندلسی، هم سفر بوده و از دمشق بیرون آمده‌اند و در راه اندلس و دیار بربر از مصر گذشته‌اند. ضمن مطالب دیگر، از جزیره‌ای به نام 'جزیره رافضه' سخن هست که به پندار بروکلیمان محتملاً همان جزیره جربه است» (کراچوفسکی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۹). اگر قول بروکلیمان را بپذیریم، به احتمال بسیار قوی، لاقطه تحریفی از رافضه و همان جزیره جربه است که در میان دریای مدیترانه قرار داشته و با توضیح گرشاسب‌نامه که فاصله آن را از طنجه فزون از «هفته‌ای ره» ذکر کرده سازگار است. یاقوت ذیل جربه می‌گوید: «هی جزیره بالمغرب من ناحیه افریقیة قرب قابس یسکنها البربر» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۸). انصاری دمشقی نیز می‌نویسد: «جربه و آن جزیره‌ای است که در میان آن شهری بر کنار دریا واقع است و نخلستان‌ها و میوه‌ها و سیب‌ها دارد که بوی خوش آن‌ها از چند میلی به مشام می‌رسد» (انصاری دمشقی، ۱۳۷۵، ص ۳۹۹). بنابراین صورت اصلی لاقطه رافضه است و موقعیت جغرافیایی آن با جزیره جربه کنونی واقع در کشور تونس مطابقت دارد.

گرشاسب از رافضه به سمت قافره حرکت می‌کند:

وز آن جای بالشکرش یکسره به یک هفته آمد بر قاقره
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۲۸۳)

به نظر می‌رسد که قاقره تصحیفی از «قأقله» باشد که در منابع جغرافیایی از آن یاد شده است (یعقوبی، ۱۳۵۶، ص ۱۴۸؛ رامهرمزی، ۱۳۴۸، ص ۵۳). طوسی در *عجایب‌المخلوقات* از شهر قاقله در بلاد زابج نام می‌برد و می‌گوید که در بلاد زابج، در شهر قاقله، بوزینه بود (طوسی، ۱۳۸۲، ص ۵۹۰). ابن بطوطه در مسیر سفرهای خود در آسیای جنوب شرقی به جزیره سوماترا می‌رسد و می‌نویسد که عطریات و عود قاقلی و قماری عالی در این نواحی به عمل می‌آید و قاقله و قماره از شهرهای این مملکت است (ابن بطوطه، ۱۳۷۰، ص ۲۸۰). او سپس در توصیف آنجا می‌نویسد: «به شهر قاقله رفتیم و آن شهری است نیکو، دارای باروئی از سنگ‌های تراش که پهنای آن به قدری است که سه فیل می‌توانند پهلوئی هم روی آن راه بروند...» (همان، ۲۸۲). بندر قاقله ظاهراً در شبه جزیره مالایا واقع بوده است. موحد می‌نویسد برخی محققان جایگاه آن را در ساحل شرقی شبه جزیره مذکور مشخص می‌کنند (همان، ۴۲۸). در مسیری جغرافیایی که اسدی در این بخش ترسیم می‌کند، قاقله تنها شهری است که جغرافیایی واقعی دارد، اما موقعیت آن در *گرشاسب‌نامه* به درستی بیان نشده است. در این باره دو احتمال وجود دارد: ممکن است چند شهر به نام قاقله بوده باشد که یکی در نزدیکی لاقطه (=جره) واقع بوده یا ممکن است در این بخش از داستان روایات مربوط به سفرهای گرشاسب به روم و افریقیّه با روایات مربوط به سفرهای او در هند تلفیق شده باشد.

بررسی مسیر سفرهای گرشاسب در توران و چین

چون فریدون بر تخت سلطنت می‌نشیند، به گرشاسب فرمان می‌دهد برای دریافت خراج به سمت توران و چین حرکت کند. گرشاسب نیز برای رفتن به آنجا، پس از عبور از جیحون، از چاچ، سپیجاب، شاداب‌رود و ایلاق‌رود گذر می‌کند. در این ناحیه، در نزدیکی ختن، به شهرهای وارح و بارمان نیز اشاره شده است. در دیگر منظومه‌های حماسی از شاداب‌رود، ایلاق‌رود، وارح و بارمان یاد نشده است و در منابع جغرافیایی نیز مکانی به نام وارح یافت نشد؛ لذا در ادامه به بررسی شاداب‌رود، ایلاق‌رود و بارمان می‌پردازیم.

گرشاسب، پس از گذر از شهرهای چاچ و سپیجاب، از رودهای شاداب و ایلاق عبور می‌کند. از توصیف اسدی چنین برمی‌آید که ایلاق رود پرآبی بوده است:

ز شادی رخ دهر شاداب کرد
گذر بر سر آب شاداب کرد...
وزانجای با بزم و شادی ورود
همی رفت تا نزد ایلاق رود
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۳۳۷-۳۳۸)

ابن خردادبه در توضیح راه چاچ و ترکستان می‌گوید که از اسپججاب تا شاراب چهار فرسخ راه بوده است (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۲۸). قدامه بن جعفر نیز از دو رود نام می‌برد که در بیابان حد فاصل اسپججاب تا شاراب جاری بوده است (قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰، ص ۴۷). با توجه به اینکه در منابع جغرافیایی نام رودها عموماً به نام شهر مجاور آن خوانده می‌شده است، به نظر می‌رسد یکی از این دو رود، که قدامه بن جعفر از آن نام می‌برد، به نام شهر شاراب خوانده می‌شده. گفتنی است که مقدسی نام این شهر را «شاواب» ضبط کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۹۹). بنابراین، ضبط صحیح این واژه شاراب یا شاواب است و از آنجا که در دو مأخذ شاراب ذکر شده، شاید شاراب بهتر از شاواب باشد.

ایلاک (ایلاق) شهری بود در جنوب رودخانه ایلاق و در شمال پیچ بزرگ رود سیحون و زیر خجند که کرسی آن تونکث نام داشت (لسترنج، ۱۳۹۰، ص ۵۱۴). ابن خردادبه، در توضیح شهرهای ترکستان، از شهر ایلاق نام می‌برد و می‌گوید که در کوه‌های آنجا معادن نقره و طلا وجود دارد (ابن خردادبه، ۱۳۷۱، ص ۱۵۹). مؤلف حدودالعالم نیز در توصیف ایلاق می‌نویسد: «ایلاق ناحیتی است بزرگ اندر میان کوه و صحرا نهاده... و اندر وی شهر و روستاهای بسیار... و حدودش به فرغانه و جزغل و چاچ و رود خشرت پیوسته است» (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۳۴۰). تعیین جایگاه دقیق شهر اصلی ایلاق یعنی تونکث بسیار دشوار است و فقط می‌دانیم که این شهر در ساحل آنگرن قرار داشته است. بنابراین، مقصود از ایلاق رود، که در شمال شهر ایلاق بوده، باید رودخانه آنگرن (آهنگران) باشد که در جنوب شهر تاشکند ازبکستان جاری است (بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۸۴). در جنگ گرشاسب و تکین تاش، چنین آمده که تکین تاش سپاهسانی از شهرهای چاچ، ختن، و اراخ و بارمان فراهم آورده است:

که اینک تکین تاش جوینده تاج
بناورد کردن بر آن خنگ عاج
ز چاچ و ختن و اراخ و بارمان
کند لشکرانگیز هر بارمان
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۳۵۱)

با توجه به توضیحات اسدی، به نظر می‌رسد که بارمان شهری در حدود ماوراءالنهر بوه است. در منابع جغرافیایی از شهری به نام بارمان در آن نواحی یاد نشده است، اما یعقوبی از شهری به نام

بارسان در ماوراءالنهر نام می‌برد: «و از شهرهای واقع در دست چپ آن که رو به شرق است شهری است که آن را ترمذ گویند و شهری که آن را چغانیان گویند... و شهری که به آن 'ماسند' گفته می‌شود، و شهر 'بارسان'» (یعقوبی، ۱۳۵۶، ص ۳۵۱). لذا می‌توان احتمال داد که بارمان تحریفی از بارسان باشد یا بارسان در متن یعقوبی تحریفی از بارمان باشد.

گرشاسب، پس از پیروزی بر تورانیان، به سمت چین حرکت می‌کند. او در این سفر ابتدا به ساجر و سپس به چندان می‌رسد. او پس از گذر از چندان به ترتیب وارد شهرهای خامجو، کجا و فغنشور می‌شود (اسدی، ۱۳۵۴، ص ۳۵۵-۳۸۶). در ادامه به توضیح ساجر، چندان، خامجو، کجا و فغنشور می‌پردازیم.

ساجر اولین شهر در محدوده چین است:

ز مرز بیابان چو برتر کشید سپه را سوی شهر ساجر کشید
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۳۵۵)

در *حدودالعالم*، ضمن برشمردن شهرهای چین، همچون چندان (خمدان)، بغشور و کجا، از شهری به نام ساجو هم سخن رفته است: «از چین است، اندر میان کوه و بیابان است و آبادان است و بسیار نعمت و آب‌های روان و بی‌آزارند و دین مانی دارند» (حدودالعالم، ۱۳۷۲، ص ۱۸۵). گردیزی نیز، هنگام برشمردن شهرهای چین و راه‌های آن، از شهر ساجو نام می‌برد: «اما راه‌های او از تغزغز آن جینابحکث تا قمول سوی مشرق شود اندر بیابان و چون به بغشور رسد، رود پیش آید و به کشتی بگذرد و هشتم روز را به قمول رسد و از قمول به راه صحرا که چشمه‌هاست و گیاه هفت روز برود تا به شهری رسد از شهرهای چین، آن را ساجو گویند و از آنجا تا یک روز به سنگلاخ رسد و از سنگلاخ هفت روز به سنحجو و از آغاز تا سه روز خاجو رسد و از آنجا تا هشت روز کجا رسد و تا پانزده روز به رودی رسد که آن رود را غیان گویند و به کشتی از آنجا گذرند. اما از بغشور تا خمدان، که شهر بزرگ چین است، یک‌ماهه راه است» (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۵۷۳). به عقیده مینورسکی در تعلیقات بر کتاب *حدودالعالم*، شهر ساجو همان (sha-chou) کنونی در نزدیکی ختن است (رک. *حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۴۳).

چنان‌که در *گرشاسب‌نامه* آمده، چندان مقر حکومت پادشاه چین بوده است (اسدی، ۱۳۵۴، ص ۳۶۷). در *گرشاسب‌نامه* چندان به صورت چندان نیز چاپ شده که نادرست است و همچنان‌که یغمایی نیز توضیح داده، با توجه به بیت:

نشست شه چین به «چندان» بدی که شهری نبودی که چندآن بودی
(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۳۶۷)

ضبط صحیح همان «چندان» است. او همچنین می‌افزاید که در *حدودالعالم* این کلمه به صورت «خندان» ضبط شده و اشتباه است. اما این توضیح که خندان *حدودالعالم* همان چندان باشد نیز صحیح نیست. خندان در این متن نام شهری در ناحیه سریر، در شمال ارمینیه، است که موقعیت آن با چندان مطابقت ندارد (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۴۹۵). گردیزی نیز این نام را به صورت (چندان) ضبط کرده و آن را شهری در سریر می‌داند (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۵۹۴). ابن‌رسته و بلاذری این کلمه را خیزان ضبط کرده و موقعیت آن را در سریر مشخص کرده‌اند (ابن‌رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۷۲؛ بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۲۹۲). چنان‌که روشن است، چندان سریر ممکن نیست شهر چندان *گرشاسب‌نامه* و محل پادشاهی شاه چین باشد. اسدی، در لغت فرس، این کلمه را به همان شکل چندان ضبط کرده و می‌نویسد که شهری بزرگوار از شهرستان‌های چین است (اسدی، ۱۳۱۹، ص ۳۹۶). در *حدودالعالم* از شهری به نام خمدان نیز نام برده شده است و آن شهری در چین، در کناره دریای اخضر (اقیانوس هند)، است. در توصیف این شهر چنین آمده است: «خمدان قصبه چینستان است و شهرست عظیم و مستقر فغفور چین است و درخت بسیار و آبادانی است و با نعمت و بر کران دریا نهاده است و از وی مروارید خیزد و مردمانش گردروی‌اند و پهن‌بینی و جامه ایشان دیباست و حریر و آستین فراخ و قامت دراز کنند» (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۶۱). گردیزی نیز از شهر خمدان یاد می‌کند و می‌نویسد که این شهر شهر بزرگ چین است و فاصله آن تا بغشور یک ماه راه است و در راه رباط‌ها و منزل‌های آباد دارد (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۵۳۷).

مینورسکی در تعلیقات بر *حدودالعالم* هر دو نام خمدان و چندان را ذکره می‌کند و می‌نویسد که امروزه chang-an-fu نامیده می‌شود (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱). در *احسن‌التواریخ* نیز از شهری به نام صدین‌فو نام رفته که نوایی، در پانویس کتاب، می‌نویسد که این شهر سین‌گین‌فو (singinfu) خوانده می‌شود و همان است که در آثار اسلامی به صورت خمدان (خان + تانک) به معنای دربار آمده است (نوایی، ۱۳۸۴، ص ۲۷۸). بنابر این توضیحات، چندان همان شهر خمدان در چین است که در *گرشاسب‌نامه*، *حدودالعالم* و *زین‌الخبار* آمده که مستقر پادشاهان بوده است و مینورسکی در تعلیقات *حدودالعالم* خمدان را چنگ-ان-فو یا هی-ان-فوما کنونی می‌داند. شهر چانگ‌آن نخستین شهر در مشرق جاده ابریشم و نزدیک به شهر کنونی شیان بود (کریمی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۲).

گرشاسب سپس راهی خامجو، کجا و فغنشور می‌شود:

بر آن مرز شهری دلارام بود	که آن شهر را خامجو نام بود...
به شهر کجا پیش رفتند باز	خبر یافت گرشاسب زان رزم‌ساز...

وز آنجا دو هفته بیابان و دشت سپرد وز مرز کجا برگذشت
 به شهر فغنشور شد با سپاه بزد خیمه گردش هم از گرد راه
 (اسدی، ۱۳۵۴، ص ۳۷۳-۳۸۵)

خامجو در منابع تاریخی و جغرافیایی به صورت‌های «خامجو» و «قمچو» نیز ضبط شده است و جغرافیایی واقعی دارد. مؤلف *حدودالعالم* نام این شهر را خامجو ضبط کرده و نوشته است: «نیمه آن چینیان دارند و نیمه‌ای از او تبتیان و میان ایشان دائم جنگ است و بت پرست باشند و سلطانش از دست خاقان است» (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۸۳). در *زبدةالتواریخ*، در ذکر آمدن ایلچیان به ختای، نام قمچو آمده است و و سیدجوادی، مصحح این اثر، نیز می‌نویسند که مارکو پولو نیز آن را کامچیو (campchio) نامیده است (حافظ‌ابرو، ج ۴، ص ۸۳). در *تاریخ الفی* در توصیف شهر قمچو چنین آمده است: «شینگ قمچو، هم از شهرهای ولایت تنگقوت به غایت بزرگ و بی اندازه ولایت تابع این شهر است» (تتوی، بی تا، ۱۶۸۴). مینورسکی در تعلیقاتش بر *حدودالعالم* خامجو را همان شهر کانچو kan-chou، قمچو، شهری در ولایت تنگوت کنونی می‌داند (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۸۳). نوایی در تعلیقات *احسن‌التواریخ* درباره قمچو می‌نویسد که قمچو همان کان چنو (kan-tcheou) از شهرهای جنوبی ایالت کان سو و منطقه مرزی ایالت نینگ‌هیا (ning-hia) است (نوایی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۸).

در منابع جغرافیایی و تاریخی از شهر کجا نیز یاد شده است. مؤلف *حدودالعالم*، در توضیح رودهای مشرق، از رودی به نام ثجاخ رود نام می‌برد که به حدود ختن می‌رسد و از آنجا به ناحیه کچا می‌رسد و چون به این ناحیه می‌رسد، آن را کچارود خوانند (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۴۴). او در جایی دیگر، ضمن توضیح بیابان‌ها، به بیابانی در شمال چین اشاره می‌کند که در مغربش رود و شهر کجاست و سپس در توصیف این شهر می‌نویسد: «سرحدست و از چین است و هر وقتی تغزغزبان بر ایشان تازند و غارت کنند و شهری با نعمت بسیار است» (همان، ۱۸۴). گردیزی، ضمن معرفی شهرهای چین، در سه مورد از شهر کجا نام می‌برد. او ابتدا در توصیف راه‌های سرزمین غزان می‌نویسد: «اقا راه‌های ایشان از برسخان تا بنچول شود و از بنچول به کجا و از کجا به ازل شود و از ازل به سیکت شود» (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۵۷۱). او همچنین در توضیح فاصله شهرهای چین می‌نویسد که فاصله شهر کجا تا خامجو هشت روزه راه بوده است (همان، ۵۷۳) و نیز می‌افزاید که فاصله شهر کجا تا ختن نیز پانزده روز راه است و شهر کجا شهر بزرگی است از حد چین (همان، ۵۷۷). در *تاریخ جهانگشای جوینی* نیز، در ذکر احوال کوچلک و توق تغان، از کجا (کوجا) نام رفته است. هنگامی که چنگیزخان اونک‌خان را شکست داد، پسر او، کوچلک، از راه بیش‌بالیغ فرار کرد و از آنجا به حد ولایت کوجا رسید

(جوینی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۷). بنا بر آنچه گذشت، کجا (کچا، کوجا) جغرافیایی واقعی دارد و شهری در ترکستان شرقی، در شمال رود تاریم و در شرق کوه‌های تنگری بوده است که قوم ایغور در آنجا دولتی مستقل تشکیل دادند (اقبال، ۱۳۸۴، ص ۱۶).

گرشاسب، پس از عبور از کجا، به شهر فغنشور می‌رسد. اسدی در لغت فرس، در توضیح واژه فغنشور، گوید که نام شهری در چین و جای بتان و بتگران بوده است (اسدی، ۱۳۱۹، ص ۱۶۵). نام این شهر در *حدودالعالم* و *زین‌الخبار* به صورت بغشور آمده است. مؤلف *حدودالعالم* در توصیف بغشور می‌نویسد: «بغشور از چین است و شهری بزرگ است و اندر او بازرگانان بسیارند و از شهرهای مختلف و جایی بسیار با نعمت است و از میان این شهر رودی به نام کیسو می‌گذرد» (*حدودالعالم*، ۱۳۷۲، ص ۱۸۲). گردیزی نیز، ضمن برشمردن شهرهای چین و راه‌های آن، از بغشور نام می‌برد و فاصله آن را تا خمدان (=چندان، چانگان)، شهر بزرگ چین، یک ماه راه می‌نویسد (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۵۷۳). در *حدودالعالم* و دیگر منابع جغرافیایی از شهر دیگری به نام بغشور در خراسان، مابین هرات و مرو، نیز یاد شده که با موقعیت جغرافیایی بغشور در *گرشاسب‌نامه* مطابقت ندارد و در این منظومه، منظور از بغشور، بغشور چین است.

نتیجه‌گیری

کله، اولین جزیره‌ای که گرشاسب از آن عبور می‌کند، احتمالاً کدا (کُر) است و در شبه‌جزیره مالایا، در جنوبی‌ترین نقطه آسیا، واقع شده است. گرشاسب در سرندید به کوه دهو می‌رسد که صورت صحیح نام آن رهون یا زهون است. برطایل در زابج واقع شده است. اگر زابج را جزیره‌ای در مناطق غربی مجمع‌الجزایر اندونزی در نظر بگیریم، برطایل نیز باید در همین محدوده بوده باشد. صواحل صورتی از سلاهد (سلاهد) است و موقعیت آن با جزایر سوماترای کنونی، واقع در اندونزی، تطبیق‌پذیر است. با بررسی منابع گوناگون، به نظر می‌رسد جزیره هرنج قسمتی از سوماترا بوده باشد. رامنی نیز جغرافیایی واقعی دارد و محل کنونی آن را می‌توان با جزیره لامبری کنونی، واقع در استان آچه در شمال جزیره سوماترا در کشور اندونزی، مطابقت داد. گرشاسب سپس وارد جزیره اسکونه می‌شود. اسکونه صورتی از واژه سنکویه است. فنصور روستایی است که در ساحل شمال غربی سوماترا، در جنوب استان آچه، در کشور اندونزی، واقع شده است. هدکیر تحریفی قدیمی است از هرکیل (Harikel = هدگیز = هریکلا) که نامی ثانویه برای بنگال‌های شرقی بوده است و باید در شمال اوریسه باشد. غرض از واق واق در *گرشاسب‌نامه* آن است که به سوماترا متعلق است و جایگاه کنونی آن را باید اندونزی مشخص کرد. تاملی همان کشور تاملیل واقع در

جنوب هند است. بنا بر آنچه بیان شد، جغرافیای *گرشاسب‌نامه* در سرزمین هند بیشتر معطوف به جنوب هند و جزایر اندونزی کنونی است.

لاقطه تحریفی از رافضه و همان جزیره جربه است که در میان دریای مدیترانه قرار داشته. قاهره نیز تصحیفی از قائله است. بندر قائله در شبه جزیره مالایا واقع بوده است. گرشاسب سپس به سمت توران و چین حرکت می‌کند. ضبط صحیح شاداب احتمالاً «شاراب» باشد و ایلاق‌رود را می‌توان با رودخانه آنگرن، واقع در جنوب شهر تاشکند ازبکستان، تطبیق داد.

بارمان تصحیفی از «بارسان» و شهری در حدود ماوراءالنهر بوه است. ساجر، همان شهر ساجو و sha-chou کنونی در نزدیکی ختن است. چندان نیز همان چانگ‌آن و مقر حکومت پادشاه چین بوده است. خامجو از شهرهای جنوبی ایالت کان‌سو و منطقه مرزی ایالت نینگ‌هیا (ning-hia) است. کجا شهری در ترکستان شرقی بود که قوم ایغور در آنجا دولتی مستقل تشکیل دادند. صورت صحیح فغنشور بغشور است و آن شهری از شهرهای چین بوده است.

منابع

ابراهیمی، رقیه (۱۳۹۵)، «زابج»، *دانشنامه جهان اسلام*، به سرپرستی غلامعلی حدّاد عادل، ج ۲۱، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

ابن بطوطه (۱۳۷۰)، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: آگه.

ابن خردادبه، عبدالله بن عبدالله (۱۳۷۱)، *مسالك و ممالک*، ترجمه سعید خاکرند و مقدمه آندره میکس، تهران: مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.

ابن‌رسته (۱۳۶۵)، احمد بن عمر، *العلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره‌چانلو، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

ابن‌فقیه، احمد بن محمد (۱۴۱۶ ق)، *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم‌الکتب.

ابن‌وردی، عمر بن مظفر (۱۴۲۸ ق)، *خریفة العجانب و فریفة الغرائب*، به تحقیق انور محمود زناتی، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.

ابن‌وصیف شاه، ابراهیم (۱۴۲۱)، *مختصر عجائب الدنیا*، به تحقیق سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

ادریسی، محمد بن محمد (۱۴۰۹ ق)، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، بیروت: عالم‌الکتب.

اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، *لغت فرس*، تهران: چاپخانه مجلس.

- _____ (۱۳۵۴)، *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: دنیای کتاب.
- اقبال، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین ابوعبدالله (۱۳۷۵)، *نخبة الدهر فی عجایب البرّ والبحر*، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران: اساطیر.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر وویچ (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه*، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- بکران، محمّد بن نجیب (۱۳۴۲)، *جهان‌نامه*، به کوشش دکتر محمّد امین ریاحی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه محمّد توکل، تهران: نشر نقره.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲ الف)، *التفهیم لاوائل الصناعات التّجیم*، با تجدید نظر و تعلیقات و مقدّم جلال‌الدین همایی، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- _____ (۱۳۶۲ ب)، *ماللهند*، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تنوی، احمد بن نصرالله (بی‌تا)، *تاریخ الفی*، تهران: بی‌نا.
- جوینی، عظاملک (۱۳۸۷)، *تاریخ جهانگشا*، به اهتمام احمد خاتمی، تهران: علم.
- حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)، *زبدة التّواریخ*، به تصحیح کمال حاج‌سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۷۲)، با تعلیقات ولادیمیر فنودوروویچ مینورسکی، با مقدّمه و. بارتولد، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء.
- حمیری، محمّد بن عبدالمنعم (۱۹۸۴)، *روض المعطار فی خبر الاقطار*، تحقیق و تصحیح احسان عباس، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- رامهرمزی، بزرگ بن شهریار (۱۳۴۸)، *عجایب هند*، ترجمه محمّد ملک‌زاده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- زارع، زهرا (۱۳۸۸)، *سفرهای دریایی گرشاسب و ریشه‌های تطبیقی آن*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی محمود مدبری، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- سهراب (۱۳۷۳)، *عجایب الاقالیم السبعه الی نهایة العمارة*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.
- سیرافی، سلیمان (۱۳۸۱)، *سلسله التّواریخ*، با گردآوری و اضافات ابوزید حسن سیرافی، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، تهران: اساطیر.
- طوسی، محمّد بن محمود بن احمد (۱۳۸۲)، *عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- قدامة بن جعفر (کاتب بغدادی) (۱۳۷۰)، *الخراج*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: البرز.

- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه میرزا جهانگیرخان قاجار، تهران: امیرکبیر.
- کراچوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ (۱۳۷۹)، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کریمی، اصغر (۱۳۸۴)، «جاژه ابریشم»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، ج ۱۹، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، زین الاخبار، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لاجوردی، فاطمه (۱۳۹۸)، «حمزه فنصوری»، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، دسترسی در چهارشنبه ۴ دی ۱۳۹۸. (حمزه-فنصوری <https://cgie.org.ir/fa/article/236656/>)
- لسترنج، گای (۱۳۹۰)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لولین بشم، آرثور (۱۳۹۴)، هند باستان، ترجمه فریدون بدره‌ای و محمود مصاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمدابراهیم، محمد بن ربیع (۱۳۵۶)، سفینه سلیمانی، تصحیح، تحشیه و تعلیقات دکتر عباس فاروقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محمدی، پروانه (۱۳۸۰)، «اوریس»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۰، تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- مدبری، محمود و زهرا زارع (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی سفرهای دریایی گرشاسب و داستان اسکندر»، مطالعات ایرانی، س ۸، ش ۱۶، ص ۲۶۳-۲۸۰.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۸۹۳)، التنبیه والاشراف، بیروت، دار صادر.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- نوابی، عبدالحسین (۱۳۸۴)، «تعلیقات بر احسن التواریخ»، احسن التواریخ، حسن روملو، تهران: اساطیر.
- هوشیار، زهرا (۱۳۹۴)، «سفرهای دریایی در حماسه‌های ملی ایران»، به راهنمایی مصطفی ندیم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- یاقوت حموی (۱۳۸۰)، معجم البلدان، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- _____ (۱۹۹۵)، معجم البلدان، ج ۲ و ۳، بیروت: دارصادر
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۵۶)، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

References

Sources are in Persian unless otherwise has been specified.

al-Maqaddasī, Muḥammad ibn Aḥmad (1982), *Aḥsan al-Taqāśīm fī Maʿrifat al-Aqāʾīm*.

Translated by 'Alī-Naqī Monzavī. Tehran, Sherkat-e Mo'allefān va Motarjemān

Asadī Ṭūsī, Abū Maṣṣūr 'Alī ibn Aḥmad (1940), *Lughat-e Furs*, Tehran, Chapkhāneh-ye Majles.

_____ (1975), *Garhasp-nameh*, edited by Habib Yaghmayi, Tehran, Donyaye Ketab.

Bakran, Muhammad ibn Najib. (1963), *Jahan-nameh*, Edited by Mohammad Amin Riahi, Tehran, Ibn Sina Library Publications.

Bartold, Vasily Vladimirovich (1987), *Turkestan-nameh*, vol 1. Translated by Karim Keshavarz, Tehran, Agah.

Basham, A. L. (2015), *Hend-e Bāstān (Ancient India)*, Translated by Farīdūn Badrā'ī and Maḥmūd Moṣāḥeb, Tehran, Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī

Ebrāhīmī, Roghayeh (2016), "Zābej," *Dāneshnā meḥ-ye Jahān-e Eslām*, edited by Gholām-'Alī Haddād 'Ādel, Vol. 21, Tehran, Bonyād-e Dāyerat al-Ma'āref-e Eslāmī.

Eqbālī, 'Abbās (2005), *Tārīkh-e Moghol az Ḥamleh-ye Chengīz tā Tashkīl-e Dowlat-e Tīmūrī*, Tehran, Amīr Kabīr.

Gardīzī, Abū Sa'īd 'Abd al-Ḥayy ibn Zāḥḥāk ibn Maḥmūd (1984), *Zayn al-Akḥbār*, Edited and annotated by 'Abd al-Ḥayy Ḥabībī, Tehran, Donyā-ye Ketāb.

Ḥāfeẓ Abrū, 'Abdallāh ibn Luṭfallāh (2001), *Zobdat al-Tavārīkh*, edited by Kamāl Ḥājj Sayyed-Javādī, Tehran, Vezārat-e Farhang va Ershād-e Eslāmī.

Ḥodūd al-'Ālamīn al-Mashriq ilā al-Maghrib (1993), anns. Vladimir Fyodorovich Minorsky, With an introduction by W. Barthold, translated by Mīr-Ḥosayn Shāh, edited and annotated by Maryam Mīr-Aḥmadī and Gholām-Reżā Varahrām, Tehran, Al-Zahrā University Press

Hūshyār, Zahrā (2015), *Safar-hā -ye Daryā'ī dar Ḥamāseh-hā -ye Mellī -ye Īrān (Sea Voyages in Iran's National Epics)*, MA thesis, supervised by Moṣṭafā Nadīm, University of Shiraz.

Ibn al-Faqīh, Aḥmad ibn Muḥammad (1416 AH), *al-Buldān*, edited by Yūsuf al-Hādī, Beirut, 'Ālam al-Kutub.

- Ibn al-Wardī, ‘Umar ibn Muẓaffar (1428 AH), *Kharīdat al-‘Ajā’ib wa Farīdat al-Gharā’ib*, edited by Anwar Maḥmūd Zanāfī, Cairo, Maktabat al-Thaqāfa al-Dīniyya.
- Ibn Baḥḥūfa (1991), *Safar-nāmeḥ (Travels)*, translated by Mohammad-‘Alī Movaḥḥhed, Tehran, Āgah.
- Ibn Khurradādhbeh, ‘Ubaydallāh ibn ‘Abdallāh (1992), *Masālik wa Mamālik*, translated by Sa‘īd Khāk-rand, with an introduction by André Miquel, Tehran, Mīrāth-e Melal.
- Ibn Rusta, Aḥmad ibn ‘Umar (1986), *al-A‘lāq al-Nafīsa*, translated and annotated by Ḥosayn Qareh-Chānlū, Tehran, Amīr Kabīr.
- Ibn Waṣīf Shāh, Ibrāhīm (1421), *Mukhtaṣar ‘Ajā’ib al-Dunyā*, edited by Sayyid Kasrawī Ḥasan, Beirut, Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Juvaynī, ‘Aḥā-Malik (2008). *Tārīkh-e Jahān-goshā*, Edited by Aḥmad Khātāmī, Tehran, ‘Elm.
- Karīmī, Aṣghar (2005), “Jāddah-ye Abrīsham (The Silk Road)”, *Dāneshnāmeh-ye Jahān-e Eslām*, under the supervision of Gholām-‘Alī Ḥaddād ‘Ādel, Vol. 19, Tehran, Bonyād-e Dāyerat al-Ma‘āref-e Eslāmī.
- Krachkovsky, Ignaty Yulianovich (2000), *Tārīkh-e Neveshteh-hā-ye Joghrafiyā’ī (History of Geographical Writings)*, Translated by Abū al-Qāsem Pāyandeh, Tehran, Sherkat-e Enteshārāt-e ‘Elmī va Farhangī.
- Lājvardī, Fāṭemeh (2019), “Ḥamza-ye Fanṣūrī,” *Markaz-e Dāyerat al-Ma‘āref-e Bozorg-e Eslāmī*, accessed 25 December 2019. (Available at: <https://cgie.org.ir/fa/article/236656/>)
- LeStrange, Guy (2011), *Joghrafiyā-ye Tārīkhī-ye Sarzamīn-hā-ye Khelāfat-e Sharqī (The Historical Geography of the Eastern Caliphate Lands)*, Tehran, Enteshārāt-e ‘Elmī va Farhangī.
- Mas‘ūdī, Abū al-Ḥasan ‘Alī ibn Ḥusayn (1893), *Al-Tanbīh wa al-Ishrāf*, Beirut, Dār Ṣādir.
- Modabberī, Maḥmūd, and Zahrā Zāre‘ (2009), “Barrasi-ye Taṭbīqī-ye Safar-hā-ye Daryā’ī-ye Garshāsb va Dāstān-e Eskandar (A Comparative Study of Garshāsp’s Sea Voyages and the Story of Alexander),” *Moāle‘āt-e Īrānī*, Vol. 8, No. 16, pp. 263-280
- Moḥammadī, Parvāneh (2001), “Orissa,” *Dāyerat al-Ma‘āref-e Bozorg-e Eslāmī*, under the supervision of Seyyed Kāẓem Mūsavī Bojnūrdī, Vol. 10. Tehran, Bonyād-e Dāyerat al-Ma‘āref-e Bozorg-e Eslāmī

- Muḥammad Ibrāhīm, Muḥammad ibn Rabī' (1977), *Safīneh-ye Solaymānī*. Edited and annotated by Dr. 'Abbās Fārūqī. Tehran, University of Tehran Press.
- Qazvīnī, Zakariyyā ibn Muḥammad (1994), *Āthār al-Bilād wa Akhbār al-'Ibād*. Translated by Mīrzā Jahāngīr Khān Qājār, Tehran, Amīr Kabīr.
- Qudāma ibn Ja'far (al-Kātib al-Baghdādī) (1991), *al-Kharāj*, Translated by Ḥosayn Qareh-Chānlū, Tehran, Alborz
- Rāmhormozī, Bozorg ibn Shahriyār (1969), *'Ajā'ib al-Hind*, translated by Moḥammad Malek-zādeh, Tehran, Bonyād-e Farhang-e Īrān.
- Rumlū, Ḥasan (2005), *Aḥsan al-Tavārikh*, edited by 'Abd al-Ḥosayn Navā'ī, Tehran, Asāṭīr.
- Sīrāfī, Solaymān (2002), *Silsilat al-Tavārikh*, compiled and expanded by Abū Zayd Ḥasan Sīrāfī, translated by Dr. Ḥosayn Qareh-Chānlū, Tehran, Asāṭīr.
- Sohrāb (1994), *'Ajā'ib al-Aqālim al-Sab'a ilā Nihāyat al-'Imāra*. Translated by Ḥosayn Qareh-Chānlū. Tehran, Paghūshkadeh-ye Farhang va Honar-e Eslāmī.
- Tatawī, Aḥmad ibn Naṣrallāh (n.d.), *Tārikh-e Alf*, Tehran.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Maḥmūd ibn Aḥmad (2003), *'Ajā'ib al-Makhluqāt wa Gharā'ib al-Mawjūdāt*. Edited by Manūchehr Sotūdeh, Tehran, Sherkat-e Enteshārāt-e 'Elmī va Farhangī.
- Ya'qūbī, A. ibn Ishāq (1977). *Al-Buldān* (M.-I. Āyatī, Trans.). Tehran, Bungāh-i Tarjumah va Nashr-i Kitāb.
- Yāqūt al-Ḥamawī (1995), *Mu'jam al-Buldān*, Vols. 2-3. Beirut, Dār Ṣādir.
- _____ (2001), *Mu'jam al-Buldān* (Vol. 2, translated by 'Alī-Naqī Monzavī), Tehran, Paghūshgāh-e Mīrāth-e Farhangī-ye Keshvar.
- Zāre', Zahrā (2009), *Safar-hā-ye Daryā'ī-ye Garshāsb va Rīsheh-hā-ye Taṭbīqī-ye Ān (The Sea Voyages of Garshāsp and Their Comparative Roots)*, MA thesis, supervised by Maḥmūd Modabberī, Shahīd Bāhonar University of Kerman.